



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۷)﴾

انسان چون کارش برابر با ادراك او است قهراً يك پیوندی بین علم و عمل او هست چیزی را انجام می دهد که بداند خوب است و حق است مطلب دوم آن است که قرآن کریم انسان را هماهنگ با نظام آفرینش خلق کرد زیرا انسان هم با خودش مرتبط است هم با جهان مرتبط است هم با جهان آفرین، قهراً باید کارها را طرزی تنظیم بکند که با آفرینش خودش و با آفرینش جهان و با هدف آفریننده هماهنگ باشد این دو لذا ذات اقدس اله در قرآن کریم اول فطرت و ساختار درونی انسان را تشریح می کند ساختار بیرونی جهان را تشریح می کند و کیفیت ارتباط انسان و جهان را تبیین می کند آنگاه دستور می دهد که انسان اینچنین بکند از اینجا رابطه حکمت عملی و نظری مشخص می شود یعنی رابطه بود و باید و نباید و بود و نبود یعنی هست و نیست مشخص می شود چون انسان مخلوق خداست و جاهل است و عاجز است و هیچ راهی جز تکامل ندارد باید سخن کسی را گوش بدهد که عالم است قادر است هادی اوست خیرخواه اوست و آفریدگار اوست و پروردگار او و مرجع حسابرسی اوست از اینجا رابطه بایدها و نبایدها با بود و نبودهها کاملاً مشخص می شود لذا بعد از این که ثابت کرد که پروردگار عالم و آدم خدا است آنگاه متفرعاً بر او فرمود پس او را عبادت کنید چرا برای اینکه پروردگار را باید عبادت کرد و آفریدگار شما پروردگار شماست پس او را عبادت کنید تا کنون روشن شد که ما قیاسی نداریم که دو تا مقدمه اش

از سنخ بود باشد یعنی حکمت نظری باشد نتیجه‌اش سنخ عملی یعنی باید و این را کسی هم ادعا نکرد و ما هم از کسی نشنیدیم چه اینکه قیاسی هم نداریم که دو تا مقدمه‌اش باید باشد یعنی حکمت عملی باشد نتیجه‌اش بود یعنی حکمت نظری باشد این را هم کسی نگفت ولی قیاسی داریم که يك مقدمه‌اش جزو بوده‌است یعنی حکمت نظری و يك مقدمه‌اش جزو باید‌هاست یعنی حکمت عملی چون قیاس در نتیجه دادن تابع اخسّ المقدمتين است اخسّ با سین و حکمت نظری به تکوین برمی‌گردد و حکمت عملی به تشریع و اعتبار برمی‌گردد و تکوین مهمتر از تشریع است و معرفت بالاتر از عمل است لذا آن مقدمه‌ای که محتوای او بود و نبود است به تکوین برمی‌گردد به معرفت برمی‌گردد اشرف المقدمتين است آن مقدمه‌ای که به باید برمی‌گردد به عمل برمی‌گردد به حکمت عملی برمی‌گردد یعنی به اعتبارات برمی‌گردد این اخسّ المقدمتين است لذا قیاسی که يك مقدمه‌اش جزو بود و نبود است يك مقدمه‌اش جزو باید و نباید نتیجه‌اش باید خواهد بود در این آیه سوم سوره مبارکه یونس که چند روز قبل بحث گذشت به این صورت تبیین شد که چون پروردگار شما همان است که آفریدگار کل عالم است آنگاه فرمود پروردگار شما و پروردگار جهان یکی است ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾<sup>۱</sup> یعنی خالق شما ربّ شما است آنکه شما را آفرید همان شما را می‌پروراند این يك مقدمه پروردگار را باید پرستید این يك مقدمه دیگر که حذف مایعلم منه جائز معلوم است حذف شده چون خداوند آفریدگار شما است و همان آفریدگار، پروردگار شماست و پروردگار را باید پرستید پس خدا را پرستید ﴿ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ﴾<sup>۲</sup> مطلب دیگر آن است که تمام این قضایایی که به بود و نبود برمی‌گردد یعنی به حکمت و کلام و امثال ذلك اینها یا بدیهی هستند یا بین هستند یا مبین یعنی یا بدیهی هستند یا نظری هستند که محتاج به استدلال هستند به بدیهی برمی‌گردند مبین می‌شوند اگر يك مقدمه‌ای بین و

۱ - یونس، ۳.

۲ - یونس، ۳.

بدیهی نبود مبین هم نشد یعنی به بدیهی هم برنگشت قابل قبول نیست همانطوری که دانشهای حکمت نظری اینچنین است دانشهای حکمت عملی هم اینچنین است یعنی در حکمت عملی اعم از فقه، اخلاق، حقوق و مانند آن این مقدماتش یا مبین است یا مبین یعنی یا بدیهی است یا اگر بدیهی نیست حتماً باید به بدیهی برگردد وگرنه قابل پذیرش نیست مطلب دیگر آن است که تنها قضیه‌ای که اولی است نه بدیهی یعنی فوق بدیهی است بدیهی آن است که نیاز به استدلال نداشته باشد ولی استدلال پذیر باشد مثل استحاله دور، استحاله جمع ضدین، استحاله جمع مثلین، ثبوتش شیء لنفسه ضروری است سلبش از نفس محال است اینها جزو بدیهیات است نه جزو اولیات چون همه اینها برهان پذیر است منتهی نیازی به برهان نیست اولی آن است که اقامه برهان در او محال باشد کسی بخواهد برهان اقامه کند او را ثابت کند ثابت است بخواهد دلیل اقامه کند که او نیست باز ثابت است بخواهد در او شک کند باز او ثابت است اصلاً او قابل نفی و تردید نیست اگر کسی درباره او شک کرد او ثابت می‌شود نفی کرد باز ثابت می‌شود اثبات کرد ثابت می‌شود اصل تناقض اینطور است این عظمت فقط مال اصل تناقض است این اصل تناقض يك بنیان مرصوصی است که بستر مناسبی است تا هم شجره طوبای حکمت نظری روی این استوار است روی این بستر و هم حکمت عملی در همین بستر سبز می‌شود حکمت نظری هم در همین بستر یعنی تمام بوده‌ها و نبوده‌ها، تمام باید‌ها و نباید‌ها هم به اصل تناقض برمی‌گردد منتهی جریان بود و نبود یعنی حکمت و فلسفه و منطق این دانشها خیلی رواج دارد مشخص است که بدیهی چیست و نظری چیست و مبادی تصدیقیه چیست مبادی تصویری چیست و مانند آن درباره حکمت عملی کمتر کار شده که ما آنجا يك بدیهیات اولیه داریم بعد نظریها را به وسیله آن بدیهیات اولیه حل می‌کنیم مثلاً عدل خوب است ظلم بد است كودك اولین چیزی که می‌فهمد آن است که ولو نتواند بیان کند ولی می‌فهمد و برابر آن عمل می‌کند هر چه به حیات او آسیب

می‌رساند یعنی حیات او را از بین می‌برد یعنی لیس تامه است بد است هر چه به حیات او آسیب نمی‌رساند به سلامت او آسیب می‌رساند یعنی لیس ناقصه بد است چیزی که ضرر دارد باید از او پرهیز کرد لذا همین که بار اول دست به آتش گذاشت می‌بیند که می‌سوزد بار دوم این کار را نمی‌کند اگر يك چیزی برای او تلخ بود بار دوم نمی‌خورد اگر يك چیزی دردآور بود بار دوم نمی‌کند چرا؟ برای اینکه این در درون همه هست که از این باید پرهیز کرد چیزی که به اصل حیات یا به سلامت حیات آسیب می‌رساند یعنی لیس تامه یا لیس ناقصه و همچنین هر چیزی که اصل حیات را تأمین می‌کند یا کمال حیات را تأمین می‌کند به اصطلاح کان تامه و کان ناقصه آن باید باید به سراغش رفت حالا البته خطای تطبیق هست آیا این شیئی که این کودک یا نوجوان به عنوان نافع تشخیص داد درست هست یا نه به عنوان ضار تشخیص داد درست است او يك راهنمایی دیگر می‌طلبد و گرنه بایدهای اولی، نبایدهای اولی برای همه روشن است که چیزی که ضرر دارد نباید چیزی که نفع دارد باید، چیزی که مطابق حق است عدل است باید، چیزی که تعدی از حق است ظلم است نباید و مانند آن این حسن عدل و قبح ظلم، حسن نافع و قبح ضار و مانند آن اینها به منزله بدیهیات حکمت عملی است سایر مطالب به همین این برمی‌گردد پس ما در بین بایدها و نبایدها يك سلسله بایدها و نبایدهای بین داریم که بایدها و نبایدهای نظری به وسیله اینها مبین می‌شوند ولی به آن نقطه آغازین که می‌رسیم می‌بینیم بستر تمام بایدهای و نبایدهای بدیهی آن اصل تناقضی است که اولی است فتوای اصل تناقض این است که این شیء نمی‌شود هم عدل باشد هم نباشد هم ظلم باشد هم نباشد هم نافع باشد هم نباشد هم زیانبار باشد هم نباشد این اصل تناقض يك بستری است که روی این بستر هم شجره طوبای حکمت نظری یعنی تمام بود و نبودها غرس می‌شود هم شجره طوبای حکمت عملی یعنی تمام بایدها و نبایدهای فقهی و اخلاقی و حقوقی روی آن سبز می‌شود ما دو تا اولی نداریم اما بدیهیات فراوان داریم هم در

٦ - یونس، ٣.

فنی می‌خواهد که اینها را تبیین کند اگر در يك جایی مقدمه از دوگذشت معلوم می‌شود این چند تا قیاس است مگر می‌شود يك قیاس بیش از دو تا مقدمه داشته باشد اینکه سه تا مقدمه چهارتا مقدمه آوردند برای اینکه چند تا قیاس می‌خواهند تشکیل بشود می‌شود قیاس مرکب وگرنه قیاس بسیط محال است بیش از دو تا مقدمه داشته باشد يك صغرا می‌خواهد يك کبرا یا يك مقدمه می‌خواهد و يك تالی و يك استثنای تالی آن مقدمه و تالی جمعاً يك قضیه شرطیه هستند استثناء تالی هم يك قضیه حملیه است چه قیاس اقترانی، چه قیاس استثنایی بیش از دو تا مقدمه نخواهد بود هر جا ببینید در اصول مرحوم نائینی یا دیگران مخصوصاً سابق که مرحوم میرزا صاحب قوانین رضوان الله تعالی علیهم دارد قینبغی تقدیم مقدمات چهار تا پنج تا مقدمه است الا ولابد به چند قیاس ترکیبی منحل می‌شود یعنی تبیین می‌شود پس هیچ مقدمه واحدی نتیجه نمی‌دهد با تك مقدمه نمی‌شود نتیجه گرفته چه اینکه هیچ قیاسی هم بیش از دو مقدمه نمی‌خواهد خوب این مقدمه اول که خالق شما ربّ شما است پس او را عبادت کنید این نتیجه که ﴿فاعبدوه﴾<sup>۷</sup> که بر او مقدم است حتماً نشان می‌دهد که و حذف مایعلم منه جائز يك مقدمه‌ای حذف شده چه ارتباطی است بین ﴿فاعبدوه﴾ با ﴿ربکم ربّ السموات والأرض﴾<sup>۸</sup>؟ آن مقدمه این است که ربکم، الله است و ربّ باید عبادت بشود پس خدا را عبادت کنید چرا ربّ باید عبادت بشود برای اینکه این شاید تعلیل نخواهد تبیین بخواند انسان جاهل است عاجز است محتاج است بالاخره باید به کسی مراجعه کند یا نه؟ آیا انسان عالم به جمیع امور است؟ نه تنها می‌تواند مشکلات خودش را حل کند؟ نه بی‌نیاز از امور است؟ نه خوب پس اگر محتاج است جاهل است عاجز است باید به کسی مراجعه کند که مشککش را حل کند آن کیست؟ آنکه انسان را پروراند عالم را پروراند ربط بین عالم و انسان را هم می‌پروراند نه تنها خالق است در بحثهای قبل دیدید که با دو تا برهان

قطعی جدای از هم ربوبیت باعث توحید الهی است تنها خدا را باید پرستید برای اینکه تنها ربّ اوست چرا تنها ربّ اوست برای اینکه تنها خالق اوست استدلال قرآن با مشرکان و وثنیون حجاز این است که شما که در خالقیت مشکل ندارید که اگر از شما سؤال بکنند که ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾<sup>۹</sup> می گوئید خدا شما در اصل وجوب ذاتی و خالقیت ذات اقدس اله و توحید خالقیت که مشکل ندارید آنها در خالقیت موحد بودند هیچ مشکلی نداشتند می گفتند خالق مجموعه عالم و آدم خداست بعد با دو تا برهان خدای سبحان می فرماید به اینکه شما در ربوبیت مشکل دارید ارباب متفرقه قائلید ربّ همان است که خالق است غیر خالق نمی تواند ربّ باشد این برهانی بود که گذشت حالا اگر ثابت شد که ربّ شما خداست و ربّ را باید عبادت کرد پس خدا را عبادت کنید شما هم این بتها را می پرستید برای اینکه داعیه ربوبیت دارید می گوئید به اینکه اینها ارباب متفرقون هستند بنابراین بستر مشترك حكمت نظری و عملی یعنی بستر مشترك تمام بود و نبود از يك سو بستر مشترك تمام باید ها و نبایدها از يك سو این أمّ القضا یا است مبدأ المبادی است به نام اصل تناقض روی این بستر این دو رشته غرس می شوند و اینها هم کاملاً به همدیگر مرتبط هستند برای اینکه انسان يك موجودی است که می اندیشد و کار می کند انسان می گوید فلان غذا، کار، سم است سم برای من ضرر دارد چون ضرر دارد باید پرهیز کنم این فرمان داخلی که صادر می شود که باید پرهیز کنم این از آن بود است می گوید این سم ضرر دارد زیانبار است این صغرا از زیانبار باید پرهیز کرد این کبرا پس باید از این سم پرهیز کرد از مار و عقرب باید پرهیز کرد از آتش باید پرهیز کرد از هر خطری باید پرهیز کرد در قبالش به هر امر سودآوری باید رو آورد همه کارهای ما این است یعنی ما وقتی درون خودمان را تحلیل می کنیم می بینیم که يك مقدمه بود داریم يك مقدمه باید داریم نتیجه می گیریم حالا شما شروع

کنید صبح تا غروب انسان دهها کار انجام می‌دهد منتهی حالا چون سریع انجام می‌دهد توجیه نیست حالا اولین قدم که يك دانشجو یا طلبه برمی‌دارد کجا می‌روی؟ من می‌خواهم بروم کلاس چرا؟ برای اینکه علم خوب است باید به دنبال علم رفت پس من به دنبال علم می‌روم خوب چرا از این راه می‌روی؟ برای اینکه این راه نزدیکتر است راه نزدیکتر را باید انتخاب کرد پس از این راه می‌روم چرا از آن در می‌روی؟ چون آن در نزدیکتر است و نزدیکتر را باید انتخاب کرد من هم از آن در می‌روم حالا که وارد مسجد شدم چرا آنجا می‌نشینم؟ برای اینکه از آنجا صدا بهتر می‌رسد آنجا مناسب است و جای مناسب را باید انتخاب کرد من اینجا می‌نشینم ما لحظه به لحظه با شکل اول داریم زندگی می‌کنیم حالا که درس تمام شد کجا می‌روی؟ باید این نشستن از این به بعد ضرر دارد نفع هم در این است که بروم پس باید بروم و می‌روم ما اصولاً در فضای شکل اول و منطق داریم زندگی می‌کنیم و نفس می‌کشیم هر نفسی که می‌کشیم هر قدمی که برمی‌داریم هر چیزی که می‌نگاریم و می‌نویسیم آن شکل اول است بنابراین تمام این امور يك باید است و يك بود و اگر این بودها را ما بخواهیم به این بایدها ارتباط بدهیم يك نظم منطقی می‌طلبیم که بالاخره هر بایدی از هر بودی انتزاع نمی‌شود بنابراین اگر کسی بگوید که رابطه کاملاً قطع است این روا نیست چه اینکه اگر کسی بگوید از هر بودی به هر بایدی می‌شود نتیجه گرفت آن هم نارواست قرآن کریم يك رابطه منطقی مناسب منسجمی بین عبادت و ربوبیت برقرار می‌کند که فقط کسی را باید پرستید که همه کاره او است گاهی از ربوبیت ذات اقدس اله در مبدأ گاهی از ربوبیت ذات اقدس اله در معاد استدلال می‌کند چون خدا ما را مورد سؤال قرار می‌دهد پس باید طبق دستور او عمل بکنیم چون فرمود ﴿إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾<sup>۱۰</sup> گاهی می‌گوییم به اینکه ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾<sup>۱۱</sup> چون رزق ما، هوا رزق ماست زمین رزق ماست علم رزق ماست تمام



این امور رزق ماست نان و گوشت هم رزق ماست چون ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾<sup>۱۲</sup> او رازق است، او رازق است رازق را باید پرستید پس او را می‌پرستیم این راجع به مبدأ. او حسابرس ماست و از حسابرس باید حساب برد پس باید از خدا حساب برد ﴿إِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾<sup>۱۳</sup> فرمود حالا حساب و کتاب شما با من است اگر مرجع شما من هستم بازگشت شما به سوی من است پس ﴿إِيَّايَ فَارْهَبُونِ﴾ ﴿إِيَّايَ فَاعْبُدُونِ﴾<sup>۱۴</sup> ﴿إِيَّايَ فَاتَّقُونِ﴾<sup>۱۵</sup> ﴿فَأَذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ﴾<sup>۱۶</sup> چون تمام کارهای آینده شما به دست من است پس ببینید من چه می‌گویم خوب پس گاهی از مبدئیت ذات اقدس اله حد وسط ساخته می‌شود توحید عبادی نتیجه گرفته می‌شود گاهی از مرجعیت ذات اقدس اله حد وسط تشکیل می‌شود توحید عبادی نتیجه می‌شود گاهی از راه مبدأ گاهی از راه معاد این آیاتی که گذشت مسئله بودها و حکمت نظری را تأمین کرد آن وقت نتیجه گرفت الآن آیه‌ای که تلاوت می‌شود ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ﴾ از راه آن مبادی حکمت عملی بود بحثهای عملی بود بحثهای اخلاقی و بحثهای حقوقی و بحثهای عاطفی و شئون عقل عملی را حد وسط قرار می‌دهد می‌گوید بالاخره انسان باید مطمئن باشد یا نه؟ یا باید مضطرب باشد باید امیدوار باشد یا نه؟ به چه امیدوار است؟ اگر امیدش که يك امر عملی است به آن بعد اساسی تکیه کرد چون خدا ربّ است ربوبیت او ثابت است اگر تکیه‌گاه امیدش او بود این به مقصد می‌رسد او را می‌پسندد به او گرایش دارد به یاد اوست ببینید همه این‌ها جزو امور عملی است اخلاقی است حقوقی است بالاخره جزو شئون عقل عملی است کاری به جزم ندارد وادی جزم جداست وادی جزم، منطق است و حکمت است و فلسفه و عرفان نظری این الآن در وادی عزم است آنجا که سخن از نیت است سخن از اخلاص است سخن از اراده است

۱۲ - هود، ۶.

۱۳ - بقره، ۴۰.

۱۴ - عنکبوت، ۵۶.

۱۵ - بقره، ۴۱.

۱۶ - بقره، ۱۵۲.

سخن از محبت است سخن از طمأنینه است سخن از گرایش است سخن از دلپذیری است اینها وادی عزم است در اینجا تردید مزاحم است در آنجا شك مزاحم است گاهی ممکن است اینها جابجا بشود ولی شك در دیار جزم است در قبال ظنّ و وهم و یقین است تردید در مقابل عزم است من تصمیم گرفتم این کار را بکنم بعد پشیمان شدم مردّد هستم نمی‌دانم بکنم یا نکنم تردید علمی ندارد نمی‌داند بکند یا نکند هر دو طرف برای او مشخص است هم آن طرف را بررسی کرده هم این طرف را بررسی کرده اما مردّد است بکند یا نکند ما گذشته از دیار جزم که منطق و حکمت و کلام عهده‌دار تأمین او هستند يك وادی عزم داریم ریا و سمعه در وادی عزم راه پیدا می‌کنند نفاق در وادی عزم راه پیدا می‌کند یعنی آنجایی که انسان باید تصمیم بگیرد یا اشرأ و بطراً و ریائاً و سمعۀ تصمیم می‌گیرد خدای ناکرده یا خالصاً لوجه الله «أريد أن أسير بسيرة جدّي و أبي» تصمیم می‌گیرد این عزم است و کاملاً مرزشان از هم جدا است اینکه می‌گویند فلان عالم محقق است موشکاف است یعنی آنجایی که باید تحلیل بکند گرچه اینها با هم گره خورده هستند مثل دو تار موی ظریفی که به هم گره خورده‌اند يك محقق موشکاف اینها را از هم جدا می‌کند مخصوصاً الآن که دیگر تجزیه کردن و تحلیل کردن و ثانیه را به چندین جزء تقسیم کردن دیگر رواج پیدا کرده مسئله عزم کاملاً از مسئله جزم جدا است یعنی انسان يك دستگاهی دارد که با آن دستگاه می‌فهمد و می‌اندیشد و تصور دارد و تصدیق دارد و علم، يك دستگاهی دارد که با آن ایمان دارد و اراده دارد و عزم دارد و نیّت دارد و اخلاص دارد و امثال ذلك اینها مرزشان کاملاً از هم جدا است البته هر چه انسان کاملتر باشد اینها به هم بسته‌تر هستند هر چه ناقص‌تر باشد فاصله اینها از هم بیشتر است مثل چیز مخروطی مثل اینکه بدن ما یعنی در محدوده حس ما يك مجاری ادراکی داریم مثل سمع و بصر که با چشم چیزی را می‌فهمیم با گوش يك چیزی را می‌فهمیم يك سلسله مجاری تحریکی داریم که با دست و پا کار می‌کنیم، حرکت می‌کنیم دست و پا کارشان تحریك

است و کارهای عملی، چشم و گوش کارشان ادراك است و کارهای درکی اینها کاملاً از هم جدايند گاهی ممکن است کسی نايینا باشد ولی دست و پایش سالم باشد یا بینا باشد و دست و پایش فلج باشد یا هر دو سالم باشد یا هر دو مريض باشد انسان از نظر محدوده حس این چهار قسم است دیگر یا ممکن است مجاری ادراکی و تحریکی هر دو سالم وقوی یا ممکن است هر دو ضعیف یا یکی سالم و دیگری ضعیف باشد چهار جور است از نظر مسائل اخلاقی و معنوی در محدودهٔ جان هم به شرح ایضاً. ممکن است کسی در مسائل ادراکی خیلی قوی باشد عالم خوبی باشد در مسائل عملی هم عادل قوی باشد مجاهدی نستوه باشد پاکدامن باشد طوبی له و حسن مآب گاهی ممکن است در مسائل اندیشه و جزم عللی خیلی قهرمان است خوب می‌فهمد خوب سخنرانی می‌کند خوب کتاب می‌نویسد اما در مسئله عزم عملی می‌بینی دستش می‌لرزد این می‌شود عالم متهتك گاهی می‌بینی يك مقدس بسیار خوبی است هر چه به او بگویی عمل می‌کند اما از نظر اندیشه و جزم ضعیف است این می‌شود جاهل متنسك گاهی هم معاذالله می‌شود فاسق متهتك نه جاهل متهتك، نه مسائل را خوب می‌فهمد نه حاضر است مقلد کسی باشد و عمل بکند همانطوری که در محدوده حس چهار قسم کاملاً از هم جدا فرض می‌شود در محدودهٔ جان و ادراکات و بخش عزم و جزم هم اینچنین است اینطور نیست که حالا اگر کسی اهل جزم بود عالم خوب بود بشود عادل یا اگر کسی عادل خوب بود بشود خوش درك اینطور نیست بین حکمت نظری و حکمت عملی کاملاً فرق است چه اینکه بین عقل نظری و عقل عملی کاملاً فرق است آن عقل عملی آن محور عزم است و اراده است و نیت است و اخلاص است و امثال ذلك آن عقل نظری مدار قطع است و برهان است و جزم است و اندیشه است و امثال ذلك قرآن سعی کرده هم در بخش عقل نظری ما را اندیشور کامل بکند برهان اقامه بکند علم را تقویت بکند و به همه ما فرمود به پیغمبر علیه و علی آله آلاف التحية والثناء تأسی بکنید او هر روز می‌گوید و هر لحظه

می‌گوید ﴿رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾<sup>۱۷</sup> شما هم تا نفس می‌کشید به فکر فهمیدن باشید و هم در بخش عمل و اراده و عزم فرمود «العقل مایعبد به الرحمن و یکتسب به الجنان» این عقلی که دین خیلی اصرار می‌کند شما این را تقویت بکنید این همان است که یعبد به الرحمن و یکتسب به الجنان و همه هم از این برخوردارند بالاخره آدم از بیرون نتواند کمک بگیرد از درون می‌تواند استمداد بکند این چراغ را خدا به همه داد هیچ کس نمی‌تواند بگوید که توفیق حوزه رفتن و دانشگاه رفتن نصیب ما نشد البته آنهایی که رفتند مسئولیت بیشتری دارند نعمت بیشتر، مسئولیت بیشتر می‌آورد ولی اگر کسی اهل حوزه و دانشگاه نبود يك کارگر ساده بود باربر بود و دامدار بود کشاورز بود آن چراغ درونی را اگر چنانچه خودش عمداً پایین نبرد خاموش نکند روشنتر می‌شود «من عمل بما علم أوقی علم ما لم یعلم» فرمود بالاخره شما به چه امید دارید شما از آن که شما را آفرید غفلت نکنید آنگاه مسیر امیدتان مشخص می‌شود هرگز احساس پوچی نمی‌کنید و همیشه شادایید برای اینکه به سراغ او دارید می‌روید مگر شما نمی‌خواهید نتیجه عمرتان را ببینید هیچ کس نگوید ما عمری زحمت کشیدیم چه شد. چه شد یعنی چه؟ ﴿ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند الله﴾<sup>۱۸</sup> خوب اصلاً اشتباه کردی برای دیگری کار کردی به ما گفتند برای خدا کار کن گم نمی‌شود ﴿ما تقدموا لأنفسكم﴾ این لام لام اختصاص است ﴿ما تقدموا لأنفسكم من خير تجدوه عند الله﴾ آدم می‌بیند محصول يك عمرش آنجا نقد است در بسیاری از موارد این لام چون لام اختصاص است در دو طرف حسنه و سيئه ذکر می‌شود این که در سوره مبارکه اسراء دارد ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأنفسكم و إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾<sup>۱۹</sup> این از باب مشاکله نیست اینچنین نیست که آن لام اول لام نفع بود دوم را باید می‌فرمود و ان أسأتم فعلیها اما مشاکله فرمود فلها اگر لام اول لام نفع بود ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لأنفسكم﴾ لام دوم به جای او باید علی گفته می‌شد فان أسأتم فعلیها

۱۷ - طه، ۱۱۴.

۱۸ - بقره، ۱۱۰.

۱۹ - اسراء، ۷.

مثل ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾<sup>۲۰</sup> اما لام اوّل لام اختصاص است نه لام نفع یعنی هر کاری کردی مال خودت است بد کنی بد آیدت جفّ القلم کار خوب کنی آن هم خوب آیدت جفّ القلم ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ یعنی الإحسان مختص بالمحسن ﴿وَإِنْ أَسَأْتُمْ﴾ الإساءة مختصة بالمسيء فلأنفسكم منتهی ظرافت قرآن کریم این است که لطف خدا را اینجا هم نشان می دهد آن را دو بار می گوید این را يك بار می گوید یکسان سخن نمی گوید نمی گوید إِنْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَسَأْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فرمود ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ اما ﴿إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾<sup>۲۱</sup> دیگر نمی فرماید إِنْ أَسَأْتُمْ أَسَأْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ این برای اینکه روشن بشود آن لطف خیلی بیش از قهر است.

سؤال: جواب: تقدیر نیست هیچ در تقدیر نیست إِنْ أَسَأْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ. ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾<sup>۲۲</sup> این را می خواهد بگوید اگر کار خوب کردی يك قدری هم ما روی آن می گذاریم و به شما می دهیم اگر کار بد کردی همان بالاخره مال شما است اگر کار خوب کردی إِنْ أَحْسَنْتُمْ ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾<sup>۲۳</sup> يك قدری هم ما اضافه می کنیم لِأَنْفُسِكُمْ اما إِنْ أَسَأْتُمْ هیچ چیزی ما اضافه نمی کنیم فلها بنابراین، این پیوندی است بین خود انسان و عمل او فرمود چه چیزی شما کم دارید برای چه شما نگرانید چرا امیدوار نباشید شما کار خوب بکن امیدوار باش ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾<sup>۲۴</sup> همین است درباره يك عده فرمود هؤلاء كَانُوا قَوْمًا بُورًا بور جمع بائر است بائر آن زمینی را می گویند که محصول نمی دهد غیر از موات است البته همانطوری که زمین یا دائر است یا بائر زمینه زندگی اجتماعی مردم هم به شرح ایضاً بعضی دائرند بعضی بائرند فرمود يك عده بائرند سرمایه دارند آب دارند آماده برای کشاورزی هستند ولی بیکارند كانوا قَوْمًا بُورًا اما آنها که دائرند تجارت می کنند ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ

۲۰ - بقره، ۲۸۶.

۲۱ - اسراء، ۷.

۲۲ - اسراء، ۷.

۲۳ - انعام، ۱۶۰.

۲۴ - فاطر، ۲۹.

تنجیکم من عذاب أليم ﴿٢٥﴾ اینها أولئك ﴿یرجون تجارةً لن تبور﴾<sup>٢٦</sup> تجارتی دارند که هرگز بائر نیست خوب چه کسی آن وقت ناامید می شود که می گوید ما اینهمه زحمت کشیدیم چیزی گیرمان نیامده خوب اشتباه کردی بد نیت کردی و اگر کار خوب می کردی همان خدمات را لله می کردی این نقد است برایت ممکن نیست ذات اقدس اله عمل کسی را از بین ببرد محال است ﴿و ما کان ربك نسیاً﴾<sup>٢٧</sup> خلف وعده هم که محال است نسیان هم که محال است وعده او هم که یقینی است پس چرا آدم ناامید باشد اگر وعده او حق است که حق است اگر نسیان او محال است که محال است چرا يك انسان وارسته ناامید باشد فرمود اینها که به ما امیدوارند ما کاملاً رهبریشان می کنیم هدایتشان می کنیم زیر قصرهایشان نهر جاری است ﴿تجری من تحتهم الأنهار﴾<sup>٢٨</sup> اما آنها که در این اوصاف چهارگانه کاری با ما ندارند ﴿لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحویة الدنیا و اطمأنوا بها و الذین هم عن آیاتنا غافلون﴾ خوب اینها در سوخت و سوز هستند اگر بار خار است خود کشته ای و گر پرنیان است خود رشته ای غزالی می گوید محصول زحمات چهل ساله مرا مرحوم فردوسی در يك شعر گفت این از بزرگترین حکمای شیعه است مرحوم فردوسی آن روزی که نام علی بردن سر به دار می رفت اینها بالاخره این تشیع را حفظ کردند آدم بداند در آن عصر تشیع چقدر محروم بود محکوم بود نام اهل بیت چقدر خطر داشت اینها در آن نثر و نظم حفظ کردند به هر تقدیر می گوید که انسان اگر بار خار است آدم بالاخره شب و روز دارد کار می کند یا دارد آن درخت پرتیغ را آبیاری می کند یا دارد پرنیان می بافد اگر بار خار است خود کشته ای و گر پرنیان است خود رشته ای فرمود اینها مردم دو گروهند پس يك سلسله براهین نظری که به بود و نبود و جهان بینی علمی برمی گردد یعنی حکمت و کلام

٢٥ - صف، ١٠.

٢٦ - فاطر، ٢٩.

٢٧ - مریم، ٦٤.

٢٨ - بقره، ٢٥.

آنها ذکر کردو نتیجه گرفت يك سلسله مسائل مربوط به رجا و رضا و طمأنينه است بالاخره انسان بايد آرام بشود يا نه به چه آرام نيست يك وقت است يك كسى اصلاً درباره خودش فكر نمى كند اين كه نشد انسان است و عجز و جهل و هيچ ممكن نيست بتواند آرام باشد خوب يك عاجز و يك جاهل به چه تكيه بكنند بالاخره يك تكيه گاه مى خواهد يا نه؟ از آنطرف فرمود ﴿ولن تجد من دونه ملتحداً﴾<sup>۲۹</sup> فرمود اگر به دنيا مطمئن بودى خود دنيا لرزان است شما به يك زمينى كه رانش دارد تكيه كردى اينكه هر روز لرزان است كه اين شفا جرف هار است شفا يعنى لب لبه جرفى است كه هار است كه آن روز معنى شد كه شفا يعنى لب جرف يعنى همان سيل برده كه زيرش خالى است فقط يك چند سانتى روى آن مانده هارى يعنى ريزش كننده حالا يا شن است و ريزش مى كند يا چون زيرش را سيل برده خالى است آدم اگر پا بگذارد مى افتد فرمود آخر زيرش خالى است شما كجا پا مى گذارى من اين را آفريدم مى دانم زيرش خالى است اين بازيچه است من شما را بازي گرفتم كه خستگيتان دربرود يك بيان لطيفى سيدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبايى در همان كتاب قيم الميزان براى اينكه اين دنيايى كه هو و لعب است كه قرآن كريم مكرر از دنيا به عنوان هو و لعب ذكر كرد البته منظور از دنيا سماوات و ارض و اينها نيست همين بازيهاى من و ما خوب اينها را هم كه خدا آفريد بعد هم خدا فرمود كه من بازيگر نيستم خوب اگر دنيا هو و لعب است پس چه كسى اين هو و لعب را ساخت بيان ايشان اين است كه دنيا بازيچه است دنيا نه زمين و آسمان اينها آيات الهى هستند معدن علم هستند متجر اوليائند حالا خصوص دنيا را در همين سوره مباركه يونس مشخص مى كند كه دنيا يعنى چه من اعلم هستم من فلان مقام دارم همين بازيها ديگر، چيز ديگرى به نام دنيا نيست اين بازيچه است من رئيسم من آن مسئل دارم من اين مقام را دارم من آن مقام را دارم اين بازيچه است خوب بالاخره اينها معدوم

محض که نیستند که این بازیچه را هم بالاخره به تبع نظام کلی ذات اقدس اله آفرید خدا هم که می‌فرماید که ما بازیگر نیستیم فرمایش ایشان این است که ذات اقدس اله که بازیگر نیست خوب این بساط بازی را پس که پهن کرد جوابش این است می‌فرماید خدا حکیم است بساط بازی را هم همین خدا پهن کرد کودکان را به بازی گرفتن حکمت است بازی نیست الآن شما می‌بینید يك مهد کودکی دارید يك كودكستانی دارید يك دبستانی دارید يك راهنمایی دارید يك دبیرستانی دارید برای همه اینها به شرایط سنی اینها یا اسباب بازی است یا میدان بازی هست آن هیئت مدیره مدرسه یا مهد كودك یا كودكستان یا دبستان یا راهنمایی یا دبیرستان فرزندگان جامعه هستند مدیران آدمهای عقلایی هستند حساب شده کار می‌کنند كودك را به بازی گرفتن، حکمت است به این بچه می‌گویند يك ساعت بازی کن که چهار ساعت درس بخوانی این می‌شود عین حکمت بگویند همه‌اش درس بخوان اینها که مثل فرشته نیستند که خسته نشوند که فرمود اگر اینها فرشته بودند ﴿وَيَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾<sup>۳۰</sup> بله بالاخره اینها بشرند بشر اگر يك قدری عبادت می‌کند يك قدری تحصیل می‌کند يك قدری مطالعه می‌کند خسته می‌شود برای اینکه این خستگی‌اش رفع بشود او را به زن و فرزند و خورد و خوراك که يك ساعت تفریح اوست بازی می‌دهند که آن خستگی‌اش رفع بشود بچه‌های مدرسه دو قسم هستند يك عده باهوشند می‌فرماید این ساعت بازی برای ترمیم آن چهار ساعت درس است اینها به موقع بازی می‌کنند به موقع درس می‌خوانند آنهایی که افراطی هستند آنها هم کتاب دست می‌گیرند ساعت بازی هم مطالعه می‌کنند اینها بالاخره جزو عقب افتاده‌ها هستند سرانجام مشکلی پیدا می‌کنند به جایی هم نمی‌رسند برای اینکه بدن نمی‌کشد آنها که عاقلند این کار مشخص می‌کند آنهايي که جاهلند این يك ساعت را می‌کنند دو ساعت دوساعت را می‌کنند سه ساعت کل روز را به بازی



می‌گذرانند مردم دنیا هم همینطور هستند يك عده افراطی هستند كه البته كم هستند وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به عثمان بن مظعون فرمود آخر این چه کاری است كه می‌كنی مدام روزه بگیری دست از زن و بچه برداری یعنی چه نكاح هست غذا خوردن هست خوابیدن هست اینها زنگ تفریح است چهار ساعت را كار بكن عبادت بكن بفهم يك ساعت را هم با زن و بچه باش غذا خوردن باش با همین طنز باش بگو بخند اینطور چدنی شدن همینطور درمی‌آید پس فرمود ما بازیگر نیستیم كودك را به بازی گرفتن، حكمت است اگر شما رشد كردید در حد فرشته شدید كه خوب دیگر به این بازیها توجه ندارید این همان است كه در مناجاتها دارد كه من ذا الذی ذاق حلاوة محبتك فاتقی منك بدلاً آن يك حساب دیگری است اگر به آنجا رسیدی راه فرشته‌ها را داری اما مادامی كه انسان به عنوان بشر زندگی می‌كند همین زنگ تفریح را باید داشته باشد همین هو و لعب را باید داشته باشد این هو و لعب يك ساعت است

سؤال: جواب: اما ﴿والباقیات الصالحات خیر﴾<sup>۳۱</sup> فرمود هر چه جدای از شما است زینت شما نیست ما يك توپ رنگی به شما دادیم يك میدان بازی رنگی هم به شما دادیم اما ﴿والباقیات الصالحات خیر﴾ فرمود اگر آسمان بروید همه اجرام سیپری مال شما باشد شما مزین نشدید زینت شما در جای دیگر است ﴿إِنَّا زینّا السماء الدنيا بزینة الكواكب﴾<sup>۳۲</sup> حالا بر فرض ستاره‌ها را به شما دادند بدان اینها زینت انسان نیست اینها زینت سیپهر است زمین برای شما باشد إِنَّا زینّا ما على الأرض ﴿إِنَّا جعلنا ما على الأرض زینةً لها﴾<sup>۳۳</sup> نه لكم اگر قصر است اگر باغ است اگر راغ است اگر اتومبیل است اگر فرش است زینة الأرض است در سوره مباركه كهف ﴿إِنَّا جعلنا ما على الأرض

۳۱ - كهف، ۴۶.

۳۲ - صافات، ۶.

۳۳ - كهف، ۷.

زینة لها ﴿ زینت شما چیست در سوره مبارکه حجرات است که ﴿حَبِّ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانُ وَ زَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾<sup>۳۴</sup> آن که در جان انسان است زینت انسان است آن که روی زمین است زینت ارض است نه زینت این پس فردا هم پژمرده می شود بنابراین، فرمود شما به چه امیدوارید به يك چیزی که خودش در حال رانش و لرزش است و اگر اهل غفلت نبودید انشاءالله آن آیه بعدی شامل حال شما شد ﴿تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ﴾<sup>۳۵</sup>

والحمد لله رب العالمين